

شکوفه های زندگی



حسین حیدری



محمد مهدی عظمی شعبانزاده



مسیحا درویش



آرمان حاجی زاده



آرسن روحانی



آرش حمیدی



امیر علی میر تمیز دوست



بنیامین وجدی



نیکان عباسی



محمد ماهان عباسی



حسام عبادی



سهراب شرافتمند



سام نادری



سبحان شاکری



تیسیم ومهر سام اسماعیل دوست



ستایش برمکی جاهد



سوین بهاری



سینا سید حسینی



کیمیا حججی



سارا انجلی



نیکا چگینی



ماهان و مهشید کامجو



بود کم کم به یکی از آشناهای محترم ما تبدیل شد. مادرم در ظرف نذری ترشی مخصوصی را که خودش درست کرده بود گذاشت... بعد تعریف و تمجید ترشی و دستور درست کردنش و... خلاصه دو خانواده با هم مراداتی پیدا کردند و از آن جدی تر رابطه من و منوچهر بود. به هم علاقه مند شده بودیم، اما روی این را نداشتیم که لب باز کنیم و چیزی بگوییم. خانه با سرعت باد درست میشد و من دلم شور روزی را میزد که دیگر منوچهر هر روز به محله ما نیاید. خانه ها را بسپرد به مشتری ها و برود... اما منوچهر بر نامه دیگری داشت. آپارتمانها که تمام شد به خواستگاری ام آمد. قرار شد در یکی از واحدهای همان آپارتمان زندگی خودمان را شروع کنیم. من هم از خدا خواسته جواب بله را دادم. از آن روزها پانزده سال می گذرد. ماهنوز در همان آپارتمان زندگی می کنیم. کمی کوچک است ولی برای من سرشار از خاطره است و هر وقت منوچهر می گوید خانه را بفروشیم می گویم این خانه پر از خاطره است و دلم نمی آید از دستش بدهم. ما حالا دو فرزند یازده ساله و نه ساله داریم و در کمال خوشبختی کنار هم زندگی می کنیم. ■

موقع هم می رفت سر کار... زندگی مانگار تازه داشت شکل و قیافه واقعی می گرفت. بچه انگیزه قوی بود، اما به شش ماه نکشید که یک روز همسر دوست مجتبی بهم تلفن کرد و گفت شوهرت به خواهر بیوه من پیشنهاد دوستی داده! کلی خط و نشان کشید که اگر مجتبی دست از سر خواهرش بر ندارد چه می کند و چه بلایایی به سر او می آورد. من از حال رفتم. این مرد هنوز چشمش دنبال زنهای دیگر بود. همه آن قول و قرارها و عشق به بچه فقط شش ماه دوام آورد. این بار گفتم طلاق می خواهم. افتاد به دست و پایم. گفت خطا کرده. گفت به چشم یک بیمار به او نگاه کنم، بیماری که نمی تواند تنها به یک زن اکتفا کند. گفت بهش فرصت بدهم تا خودش را درمان کند. گفتم نه. دیگر بس است. آخر چند بار می شود آدم این همه خواری و حقارت را تحمل کند. فکر کنید من این سالها همیشه دلم لرزیده که شوهرم الان با کدام زن بیرون رفته یا چشمش دنبال چه زنی است. وقتی قهر کردم و برای همیشه به خانه پدرم برگشتم تازه فهمیدم چشم چرانی مجتبی را خیلی از زنهای خانواده متوجه شده بودند جز خود من! از او بدم می آید. دیگر حتی نمی خواهم به صورتش نگاه کنم. آمده ام طلاقم را بگیرم و یک گوشه این دنیا بنشینم و بچه ام را در آرامش بزرگ کنم. ■

راه ژ و تمند شدن بسیار ساده است، کار و صر فه جویی

• بنیامین و انکتین